

چه چیزهایی مانع از آغاز یک زندگی می‌شود؟

گشتیم نبود

نگردید نیست

سمیه ملاتبار

نویسنده



عروسی من مهمتر است یا یک مسابقه فوتبال؟ حتی بازی‌های لیگ دسته دو را هم با چند دوربین فیلمبرداری می‌کنند؛ آن وقت توقع دارید که مثلاً عروسی ما تنها با یک فیلمبردار انجام شود؟ آرایش عروس هم بسیار مهم است. باید بهترین مواد به کار رود تا در طبیعی‌ترین حالت ممکن، شیک هم بشوم. از آتلیه هم نمی‌شود گذشت

اینچنین فکر نمی‌کنم. پس بیچ ماجرا کجاست؟ کدام پل در کجای جهان شکسته است که انگار پروپاقرص‌ترین هواداران ساده‌ترین ازدواج‌ها هم توفیق چندانی در عملی کردن آن نیافته‌اند؟

شاید برای فهم درست نقطه ثقل ماجرا باید به یک ضلع دیگر آن برویم

و ببینیم چه چیزی باعث می‌شود در عین اینکه ازدواج ساده را همه آدم‌ها می‌ستایند، تقریباً همه هم از عمل کردن به آن فراری‌اند.

ازدواج باشکوه و پرخرج چه معنایی می‌دهد؟ کسی که یک جشن عروسی شلوغ را با چند نوع غذا

و ریخت و پاش فراوان می‌بیند، از اسراف لذت می‌برد؟ اسراف را زیبا و فضیلت‌دار می‌داند؟ فکر نمی‌کنم. اخیراً یکی از دختران فامیل عروسی داشته، محل عروسی برای هر میهمان دو میلیون و پانصد هزار تومان گرفته. بقیه خرج‌های عروسی هم که بماند. حالا ما سال ۹۲ برای هر میهمان ۴۸ هزار تومان دادیم و جزو عروسی‌های خیلی خوب و شیک بودیم خیر سرمان. با این اوصاف چند نفر آرزوی عروسی گرفتن را باید فراموش کنند؟

ازدواج ساده و کم‌خرج و بی‌اسراف، بی‌شک فضیلت است. بی‌توجهی به انتظارات ماورایی و گاه خنده‌آور قوم و خویش‌ها و دوستان و خیال‌پردازان و پیروان آخرین مدهای عروسی و در عین حال راضی نگه داشتن پدر و مادر و بستگان نزدیک، کم‌هنری نیست، اما هیچ چیز در جهان نیست که یک‌وجهی و تک‌بعدی باشد. بسیاری از جشن‌های عروسی و جزئیات آنها از اجبار عرف است و شاید اگر قضاوت‌های بی‌رحمانه درباره آن نبود، خیلی‌ها ترجیح می‌دادند مخارج عروسی و جهیزیه و موارد دیگر را بارها تقسیم کنند و کمرشان را زیر بار این حادثه سهمگین نشکنند.

اما با همه اینها، بپذیریم که داستان دیگری هم در این میان هست. زندگی میدان طوفان‌های سهمگین است. ازدواج و جشن عروسی و جهیزیه و هزینه مسکن و هزار هزینه دیگر را هم اگر کم کنیم، هزار بیچ تند دیگر هست که با توانمندی و قدرت مرد و زن باید حل شود.

پذیرفتنی است که خیلی وقت‌ها همین هزینه‌های سرسام‌آور عروسی و همه آنچه می‌دانیم و می‌دانند، مانع از آغاز یک زندگی می‌شود، اما سؤال اینجاست که مردی که نتواند هزینه طوفان‌های زندگی را پرداخت کند می‌تواند تکیه‌گاه یک تکیه‌گاه بودن و مسئولیت‌های مدیریت یک خانواده البته تنها مسأله مالی و پول و هزینه مادی نیست، اما جزء مادی آن را هم نمی‌توان نادیده گرفت؛ مخصوصاً در زمانه‌ای که بحران‌های مالی براهتی می‌تواند بر آرام‌ترین و پرصلح و صفات‌ترین خانواده‌ها نیز تأثیر بگذارد و آنها را کلافه کند؛ زمانه‌ای که در آن چهره تلخ و اقتصادزده زندگی روزمره را نمی‌توان دست‌کم گرفت و با چند شعار زیبا آن را پشت سر گذاشت. ازدواج پر هزینه و پرریخت و پاش و مسرفانه، تباهی اندر تباهی است. اما کمی انصاف به خرج بدهیم؛ جشن ازدواج‌های دانشجویی و مراسم‌های ازدواج آسان و هزار برنامه و ایده دیگر که سال‌ها در پی کاستن از هجوم هزینه‌های جشن عروسی بوده‌اند به کجا رسیده‌اند؟ جز این است که هیچ‌کدام نتوانسته‌اند از هزینه اصلی بکاهند و به جای آنکه جایگزین جشن پر هزینه عروسی بشوند، به مناسک موازی تبدیل شده‌اند؟

بپذیریم که جشن عروسی برای خیلی‌ها حذف‌ناشدنی است. به جای علم کردن مراسم‌های شعاری ازدواج ساده که فقط هزینه‌های اضافی بر دوش نهادهای فرهنگی هستند، آموزش بدهیم و به جوانان مان‌یاد بدهیم که چگونه می‌توان در عین راضی نگه داشتن پدرها و مادرها و بستگان، از هزینه‌ها هم کاست. اجازه بدهیم مردان و زنان جوان ما با چهره سفت واقعیت‌رو به‌رو شوند و ازدواج را دست‌کم نگیرند و فکر نکنند همه چیز بی‌زحمت مهیاست؛

از ازدواج ساده گرفته تا زندگی ساده و هزینه ساده.

یک ازدواج ساده نهایت آرزوی همه جوان‌هاست، اما یک‌شبه نمی‌شود. هر کس اگر حتی بتواند یک رسم و مُد را از چرخه برپیچ و خم عروسی‌اش حذف کند، کم‌هنری نکرده است. اصولاً خلاف جریان آب رودخانه شنا کردن کار ساده‌ای نیست، حکایت ازدواج در میان سبک و سیاق زندگی‌های امروزی که به سمت تجمل‌گرایی میل پیدا کرده، حکایت همان نوع شنا کردن است. هر چه افراد به فلسفه ازدواج احاطه بیشتری داشته باشند، مسائل حاشیه‌ای ازدواج برایشان کم‌رنگ‌تر می‌شود. در جامعه‌ای که بشدت تجمل‌گرایی در حال باب‌شدن است و اصول زندگی ساده حتی در خانواده‌هایی با وضع مالی نه چندان عالی در حال فراموش شدن است، انتخاب یک مراسم ساده حکایت از متفاوت بودن زوج از نظر سیستم تفکری دارد، که البته می‌توان گفت به مبارزه‌ای نسبتاً سخت با قیود خانوادگی بستگی دارد و تنها از عهده کسانی بر می‌آید که یک تفکر رشدیافته و عزمی جزم و حتی ایدئولوژی و جهان‌بینی قوی دارند، اینکه به ازدواج چگونه فکر می‌کنند و فلسفه ازدواج از نظر آنها چیست.

خانواده‌هایی که بضاعت مالی کمی دارند خودبه‌خود ازدواج‌های آسان‌تری دارند، اگر آنها هم نخواهند بالاتر از سطح زندگی خود، برای فرزندانشان مراسم بگیرند، ولی برای دسته‌زیادی از خانواده‌ها که بضاعت مالی متوسط دارند، ازدواج با تمام ملزومات ضروری و غیر ضروری‌اش به دلیل آنکه می‌خواهند بیشتر از توان مالی خود برای آن هزینه کنند به معضلی تبدیل شده است. بسیار مشاهده شده است که خانواده‌های عروس و داماد تا سال‌ها بعد از عروسی فرزندانشان قسط وام‌هایی را می‌دهند که برای تهیه جهیزیه و یا برگزاری مراسم هزینه کرده بودند.

به نظر می‌رسد، مشکل سر راه ازدواج و مراسم ساده، یک مشکل فرهنگی است که در چندین سال اخیر به مرور و خیلی نرم و آهسته در جامعه ما رخنه کرده و آن هم عبور از زندگی‌های ساده به سمت زندگی‌های پررغاه است، شاید خیلی از خواننده‌ها الان زیر لب با خودشان بگویند با این گرانی از کدام رفاه حرف می‌زنی ولی اگر یک نگاه منصفانه به مدل زندگی خود و اطرافیان‌شان داشته باشند و با گذشته‌های نه چندان دور مقایسه کنند، درمی‌یابند که چقدر با گذشته تفاوت کرده است از نظر نوع وسایل و اسباب‌خانه که البته تبلیغات تلویزیون و مدل زندگی‌هایی که در سریال‌های تلویزیونی نشان داده می‌شوند هم در این زمینه بی‌تأثیر نیست که پرداختن به آن از حوصله این بحث خارج است.

اینها به مرور زمان در ذهن جوان‌ها جا انداخته است که انگار بدون این اسباب و لوازم نمی‌شود زندگی کرد. وجود لوازمی که در طول یک سال به‌ندرت به کار یک خانواده نسبتاً پرجمعیت می‌آید، در میان جهیزیه یک زوج جوان که به سختی در یک واحد آپارتمانی کوچک می‌گنجد،

همه اینها نشان‌دهنده این است که خیلی از آدم‌ها سعی دارند از الگوی واحدی برای زندگی استفاده کنند. آن چیزی که سنگ بزرگ جلوی پای زوجین است و به نظر من کاملاً هم نقد است، مخارج مراسم عقد و عروسی، خرید، جهیزیه و آماده کردن همان سقف مشترکی است که قرار است خانه آرامش باشد و اشتغالی که مخارج یک خانواده را تأمین کند. از بین اینها، مسکن و اشتغال مشکلاتی است که بیشتر جنبه اقتصادی دارد ولی مشکل سایر موارد بیشتر مشکل فرهنگی است.

غیر از مشکل مسکن و کار، در سایر موارد، بلوغ فکری زوجین و ایستادگی در مقابل حرف‌وحديث‌هایی که به احتمال زیاد خواهند شنید، کار را آسان می‌کند. برگزاری یک مراسم ساده با تشریفات کم، از لحاظ تعداد میهمان و تنوع غذا، تهیه جهیزیه و بسنده کردن آن به وسایل ضروری و مورد نیاز اولیه، توقع هدایای رنگ و وارنگ و گران‌بها نداشتن به‌خاطر مناسبت‌های گوناگون که معمولاً در



قصد ازدواج ندارم را شاید در گذشته فقط می‌شد از زبان دختران شنید، اما امروز پسرها هم این حرف را مدام به خانواده تکرار می‌کنند و می‌گویند از زندگی فعلی‌شان هم راضی هستند. انگار جوان‌ها بیش از اندازه محافظه‌کار شده‌اند و اگر بخواهیم خودمانی‌تر بگوییم، از تشکیل خانواده و زیر بار مسئولیت رفتن گریزانند و از چیزی واهمه دارند

فاصله عقد تا عروسی انجام می‌شود و اصولاً باید باعث افزایش مهر و دوستی شود، ولی دیده می‌شود که در خیلی اوقات باعث دلخوری و حتی ایجاد تشنج‌های شدید می‌شود، همه اینها شرایط ایجاد یک ازدواج کم‌دردرسر است.

اصلاً مانده‌ام چرا هی مدام از مراسم ساده ازدواج سخن می‌گویید؟ مگر نه اینکه انسان‌ها قدر چیزهایی را که آسان به دست می‌آورند، نمی‌دانند؟ مثلاً همین دهه پیش، کنکور برای خودش برو بیایی داشت و هر کسی نمی‌توانست در آن قبول شود، به همین دلیل وقتی کسی در دانشگاه قبول می‌شد درس‌خوان بود و نمره خوب می‌گرفت، اما این روزها چون هر کسی در دانشگاه آزمون بدهد قبول می‌شود، دیگر دانشجویها قدر دانشگاه را نمی‌دانند و درست و حسابی هم درس نمی‌خوانند.

از نظر من نه تنها نباید در مورد ازدواج ساده گرفت، بلکه باید روزبه‌روز سخت‌ترش کرد. قبل‌ترها می‌گفتند که جوانان قبل از ازدواج برونند گواهینامه ازدواج بگیرند. من نه تنها با این مورد موافق هستم بلکه معتقدم غیر از گواهینامه ازدواج، فردی که به خواستگاری می‌رود، باید خانه، خودرو، کار درست و حسابی و پول نقد هم داشته باشد.